

زندگانی حضرت

امام محمد باقر

سید عالم

چکری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: امام زین العابدین علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۰	چگونگی ولادت
۱۴	القاب امام علیه السلام
۱۴	امام علیه السلام در صحنه کربلا و بعد آن
۱۶	امام علیه السلام در کوفه
۱۸	مجلس ابن زیاد
۱۹	امام علیه السلام در شام
۲۱	مجلس یزید
۲۵	بازگشت به مدینه
۲۷	سیره ی عملی امام علیه السلام
۴۰	دعا و عبادت امام علیه السلام
۵۰	از آثار امام علیه السلام صحیفه سجادیه
۵۱	رساله حقوق
۵۲	کلمات حکمت آمیز
۵۵	امام علیه السلام و زمامداران عصر او
۵۷	حوادث دار الاماره
۶۳	شهادت امام علیه السلام
۶۵	درباره مرکز

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: امام زین العابدین علیه السلام

مشخصات کتاب

شابک : ۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۳-۰۲۸-۲ :

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۶۳۹۶

عنوان و نام پدیدآور : امام زین العابدین علیه السلام / تالیف کاظم ارفع؛ ویراستار قارونی.

مشخصات نشر : تهران: فیض کاشانی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۵۷ ص.

فروست : سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام)؛ ۶.

یادداشت : این کتاب در سال ۱۳۷۲ با عنوان "امام علی بن الحسین (ع)" منتشر شده است.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۹ (فیفا).

یادداشت : چاپ ششم.

یادداشت : عنوان روی جلد: حضرت امام سجاد علیه السلام.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : حضرت امام سجاد علیه السلام.

عنوان دیگر : امام علی بن الحسین (ع).

موضوع : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۴

رده بندی کنگره : BP۴۳/الف۴ الف ۸ ۱۳۷۹

سرشناسه : ارفع، سید کاظم، ۱۳۲۳ -

وضعیت فهرست نویسی : فایا (چاپ ششم)

ص: ۱

اشاره

چگونگی ولادت

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين و الصلوه والسلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما على بن الحسين زين العابدين، سيد الساجدين، زين الصالحين، منار القانتين، الخاشع المتهجذ الزاهد العابد البكاء، و لعنه الله على أعدائهم أجمعين»

شيخ مفيد رحمه الله فرمايد:

«و كان مولد على بن الحسين بالمدينه سنه ثمان و ثلاثين بعد الهجره فبق مع جده أمير المؤمنين سنتين»^(۱).

ولادت على بن الحسين عليه السلام در مدينه به سال سی و هشتم از هجرت بود و با جد خود امیرالمؤمنين دو سال زندگي کرد.

در هنگام تولد، امیر المومنين على عليه السلام كام نوه اش زين العابدين عليه السلام را با خرما برداشت و فرمود:

«حنكوا اولادكم بالتمر فكذا فعل رسول الله بالحسن و الحسين» .

کام فرزندان خود را با خرما بردارید همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کام حسن و حسین علیه السلام را با خرما برداشت و البته برداشتن کام طفل با آب فرات و تربت حضرت سید الشهداء نیز سفارش شده است.^(۱)

مادر گرامی آن حضرت شهربانو دختر یزدجرد بود. امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: همین که دختر یزدجرد وارد مدینه شد او را نزد عمر بن خطاب آوردند. دختران مدینه به تماشای جمال او آمدند:

«واشرق المسجد بضوء وجهها»

مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد.

همینکه عمر تصمیم گرفت که روی او را ببیند مانع شد و گفت:

«آه بیروج بادا هرمز» به زبان فارسی قدیم یعنی سیاه بادا روز هرمز که تودست به فرزند او دراز می کنی.

عمر گفت این کنیززاده مرا ناسزا می گوید، خواست که او را آزار دهد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لیس لك ذلك أعرض عنها» او منظورش به تو نبود او را رهایش کن و آزادش بگذار تا هر کدام از رجال مسلمین را خواست به عنوان همسر خویش انتخاب کند و مهریه او را از بیت المال حساب کن. عمر موافقت کرد و گفت: یکی از اهل مجلس را اختیار کن.

«فجاءت حتى وضعت يدها على رأس الحسين بن علي عليه السلام

آن سعادت مند از جا برخاست و دست بر سر مبارک حضرت حسین علیه السلام گذارد.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به زبان فارسی پرسید چه نام داری عرض کرد جهان شاه. امام علی علیه السلام فرمود: بلکه شهربانویه نام داری.

«ثم نظر إلى الحسين عليه السلام فقال: يا أبا عبدالله ليلدن لك منها غلام خير

أهل الارض» .

سپس نظری به حضرت حسین علیه السلام انداخت و فرمود: یا ابا عبدالله این باسعادت را نیکو محافظت کن که از تو فرزندی متولد شود که از بهترین مردم اهل زمین (بعد از تو) خواهد بود. (۱)

و در روایت دیگر است که فرمود:

«خذها فستلد لك سيدا في العرب سيدا في العجم سيدا في الدنيا والآخرة». (۲)

شهربانو را همسر خویش قرار بده که برای تو فرزندی آورد که آقای عرب و عجم و آقای دنیا و آخرت است.

و همو درباره علی بن الحسین علیه السلام فرمود: او ابن الخیرتین است، زیرا که برگزیده ی خدا از عرب هاشم است و از عجم فارس و مادر علی بن الحسین دختر کسری است (۳).

«الفضل ما شهدت به أعداء» عجیب است که دشمن درباره ی امام همام زین العابدین علیه السلام می گوید:

«ما ولد فيكم بعد وفاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم افضل من علي بن الحسين عليه السلام» (۴).

این قسمتی از نامه منصور دوانیقی به محمد بن عبدالله نفس زکیه است که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاضلتر از علی بن الحسین در شما بنی هاشم زاییده نشده است!

۱- بصائر الدرجات، باب ۱۱.

۲- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۶.

۳- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸.

۴- طبری، ج ۱۰، ص ۲۱۲.

القاب امام عليه السلام

القابی که مخصوص آن حضرت بود عبارت است از: زین العابدین، سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، منار القاتین، الخاصع، المتهجذ، الزاهد، العابد، البكاء و السجاد.

«قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام ان ابی علی بن الحسین ما ذکر الله عزوجل نعمه علیه الا سجد و لا قرأ آیه من کتاب الله عزوجل فیها سجود الا سجد و لا دفع الله عزوجل عنه سوء یخشاہ او کید کائد الا سجد و لا فرغ من صلاہ مفروضه الا سجد و لا وفق لاصلاح بین اثین الا سجد و کان اثر السجود فی جمیع مواضع سجوده فسمی السجاد لذلك».

امام محمد باقر علیه السلام می فرمود:

پدرم امام علی بن الحسین علیه السلام هر گاه یاد نعمتی از نعمات پروردگار می افتاد سجده می کرد، هر آیه از قرآن تلاوت می کرد و در آن اشاره به سجده بود سجده می نمود، هر وقت بلایی از او دفع می شد و یا نیرنگ دشمنانش بی اثر می گشت سجده می کرد، در پایان هر نماز واجب سجده می کرد، هر گاه بین دو نفر را صلح می داد سجده می نمود و اثر سجده در جمیع مواضع سجده می او مشاهده می شد. به همین جهت نام او را سجاد گفتند. (۱)

امام علیه السلام در صحنه کربلا و بعد آن

از آن زمان که حضرت سید الشهداء علیه السلام نهضت را آغاز کرد و از وطن خویش مدینه خارج شد تا هنگام شهادت فرزند دلبندهش

زین العابدین علیه السلام ملازم او بود و بعد هم رنج اسیری و سفرهای تلخ و سخت را تا بازگشت به مدینه بردوش کشید.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: شبی که بامداد آن پدرم به شهادت رسید من بیمار بودم و عمه ام زینب پرستار من بود پدرم در حالی که ایاتی را زمزمه می کرد نزد من آمد و من مقصود آن حضرت را از خواندن این ایات دریافتم و گریه گلویم را گرفتم و دانستم مصیبت فرود آمده است، لیکن عمه ام زینب چون بیت ها را شنید طاقت نیاورد و بانگ برداشت (۱)

حمید بن مسلم می گوید من در روز عاشورا نزد علی بن الحسین علیه السلام رفتم او بیمار و بر بستر افتاده بود. در این هنگام شمر با گروه خود نزدیک شده گفتند این جوان را بکشیم؟ من گفتم سبحان الله آیا شما کودکان را هم می کشید این کودک است سپس هر کس به او نزدیک شد همین را گفتم تا عمر سعد رسید و گفت کسی به خیمه زنان نرود و این کودک بیمار را هم آزار نرساند. (۲)

(ناگفته نماند که خداوند تبارک و تعالی به خاطر حفظ جان حجت خود علی بن الحسین علیه السلام چند روزی عارضه ی تب و بیماری را به سراغ آن حضرت آورد و تعبیر امام بیمار تعبیر غلطی است).

ابن قولویه قمی از قول امام سجاد علیه السلام نقل می کند که فرمود: ما را با این حال از کنار کشتگان و محل شهادت پدرم به سوی کوفه حرکت دادند. پس نظر کردم به سوی پدر و سایر اهل بیت او که در خاک و خون آغشته گشته و بدنهای طاهرشان بر روی زمین افتاده بود و هیچ اقدامی جهت دفن آنها نشده بود. آنقدر حالم سخت شد که نزدیک بود که جان از بدنم درآید. عمه ام زینب علیه السلام همینکه مرا به این حال دید پرسید که این چه حالی است که در تو مشاهده می کنم این یادگار پدر و مادر و برادران! من

۱- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- ارشاد، ج ۲ ص ۱۱۷.

می بینم که می خواهی جان تسلیم کنی، گفتم ای عمه چگونه ناله و اضطراب نداشته باشم و حال آنکه می بینم سید و آقای خود و برادران و عموها و عمو زادگان و اهل و فامیل خود را که آغشته به خون در این بیابان افتاده و ابدان آنها عریان و بی کفن است و هیچکس بردفن ایشان نمی پردازد.

آنگاه عمه ام حدیث ام ایمن را برایم خواند که:

«و ینصبون لهذا الطف علما لقبر اییک سید الشهداء لا یدرس اثره و لا یعفو رسمه علی کرور اللیالی و الایام»^(۱).

و در سرزمین کربلا بر قبر پدرت سید الشهداء علامتی نصب کنند که اثر آن هرگز برطرف نشود و به مرور ایام و لیالی محو و نابود نگردد.

به عبارت دیگر مردم از اطراف عالم به زیارت قبر مطهرش بیایند و او را زیارت نمایند هر چه که سلاطین و ستمگران در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند. عزت و شوکتش بیشتر خواهد شد.

امام علیه السلام در کوفه

هنگام بردن اسیران از کربلا به کوفه بر گردن امام زین العابدین علیه السلام غل و جامعه نهادند (جامعه طوق مانندی است که دستها و گردن را با آن به هم می بندند) و چون بیمار بود و نمی توانست خود را بر پشت شتر نگاه دارد هر دو پای او را بر شکم شتر بستند.^(۲)

دعبل خزاعی شاعر بزرگ در ادبیات خود اشاره ای به غل و جامعه بر بدن مطهر حضرت سجاد علیه السلام دارد.

یا جد ذانجل الحسین معلل

و معلل فی قیده و مصفد

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۸۶.

۲- ناسخ، ج ۲، ص ۳۰.

یرنوا لوالده و یرنوا حاله

و بنو امیه فی العمی لم یتهدوا

از قول حضرت زینب علیهما السلام نقل می کند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار داده. ای جد بزرگوار این فرزند حسین است که بیمار و در غل و زنجیر دست برگردن بسته به گوشه چشم به پدر و به حال خود می نگردد در حالی که فرزندان امیه در کوری گمراهی هستند.

سید بن طاوس می نویسد که:

چون اسیران به کوفه وارد شدند زینب علیهما السلام و بعد فاطمه ی صغری و سپس ام کلثوم خطبه ای در سرزنش مردم شهر ایراد کردند، چنانکه حاضران گریه و ناله سر دادند و زنها موهای خود را پریشان کردند آنگاه علی بن الحسین علیه السلام به مردم اشاره کرد که خاموش شوند و چون خاموش شدند چنین فرمود:

مردم! آنکه مرا می شناسد، می شناسد آنکه نمی شناسد خود را به او می شناسانم، من علی فرزند حسن فرزند علی بن ابی طالبم. من پسر آنم که حرمتش را در هم شکستند و نعمت و مال او را به غارت بردند... کسان او را اسیر کردند. من پسر آنم که در کنار نهر فرات سر بریدند در حالی که نه به کسی ستم کرده و نه با کسی مکاری بکار برده بود، من پسر آنم که او را از قفا سر بریدند و این مرا فخری بزرگ است.

ای مردم! آیا شما به پدرم نامه نوشتید؟ با او بیعت نکردید؟ پیمان بستید؟ فریض ندادید؟ و به پیکار با او برخاستید؟ چه زشت کاری! و چه بد اندیشه و کرداری.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما بگوید: فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا درهم شکستید شما از امت من نیستید به چه رویی به او خواهید نگریست؟! ناگهان از هر سو بانگ برخاست. مردم یکدیگر را می گفتند تباه

شدید و نمی دانید. امام علیه السلام فرمود: خدا بیامزد کسی را که پند مرا بپذیرد و به خاطر خدا و رسول آنچه می گویم در گوش گیرد. سیرت ما باید چون سیرت رسول خدا باشد که نیکوترین سیرت است. همه گفتند:

پسر پیامبر ما شنوا، فرمانبردار، و به تو وفا داریم از تو نمی بریم و با هر که گویی پیکار می کنیم و با آنکه خواهی در آشتی بسر می بریم، یزید را رها می کنیم و از ستمکاران بر تو بیزاریم!

امام سجاد علیه السلام فرمود: هیئات: ای فریبکاران دغل باز. ای اسیران شهوت و آز، می خواهید با من همان کاری کنید که با پدرانم کردید؟ نه به خدا. هنوز زخمی که زده اید خون فشان است و سینه از داغ مرگ پدر و برادرانم سوزان. تلخی این غمها گلوگیر و اندوه من تسکین ناپذیر است. از شما می خواهم نه با ما باشید و نه بر ما. (۱)

مجلس ابن زیاد

پسر زیاد مجلس بزمی تشکیل داد و اهل بیت را در آن محفل حاضر نمود، نگاهی به امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام کرد و گفت: کی هستی؟ فرمود: علی بن الحسین! گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟

امام علیه السلام ساکت ماند. آن ملعون گفت: چرا پاسخ نمی دهی؟ امام علیه السلام فرمود: برادری داشتم که او را علی می گفتند شما او را کشتید و روز رستاخیز از شما باز خواست خواهد شد.

گفت نه خدا او را کشت! امام علیه السلام در پاسخ این آیات را قرائت نمود:

«الله یتوفی الانفس حین موتها، و ما کان لנفس الا ان تموت باذن الله کتابا مؤجلا». (۲)

خدا جانها را به هنگام مرگشان می میراند، هیچ کس جز با

۱- لهوف: ص ۶۶.

۲- آل عمران - ۱۴۵.

اجازت خدا نمی میرد.

پسر زیاد گفت: تو هم از آنان هستی، بنگرید که بالغ شده است؟ مروان بن معاذ احمری گفت: آری او را بکش.

امام علیه السلام در این وقت پرسید پس این زنان را چه کسی سرپرستی می کند. حضرت زینب علیهما السلام خود را بدو آویخت و گفت: پسر زیاد خونی که از ما ریختی برای تو بس است. از خون ما سیر نشدی؟ و به گردن علی آویخت و گفت: پسر زیاد تو را به خدا سوگند می دهم اگر او را می کشی مرا نیز با او بکش. امام علیه السلام فرمود: عمه خاموش باش تا من با او سخن بگویم سپس فرمود: پسر زیاد مرا از کشتن می ترسانی نمی دانی که کشته شدن شعار ما و شهادت کرامت ماست؟

پسر زیاد گفت: او را بگذارید همراه زنان خود باشد. (۱)

امام علیه السلام در شام

ابن زیاد زنان و کودکان را به شام فرستاد حضرت سجاد علیه السلام در حالتی که دست مبارکش در گردن شریفش به غل و جامعه بسته بود به شام رسید امام علیه السلام این اشعار را در وضع و حال اسارتش انشاء فرمود:

اقاد ذلیلا فی دمشق کأنی

من الزنج عبد غاب عنه نصیره

و جدی رسول الله فی کل مشهد

و شیخی أمیر المؤمنین وزیره

فیالیت أمی لم تلد و لم اکن

یرانی یزید فی البلاد اسیره

مرا می بردند همانند یک غلام زنگی در حالی که مولایش از

او دور باشد تا یاریش کند و حال آنکه جد من رسول الله و بزرگم امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. ای کاش مادر مرا نژائیده بود تا یزید «لعنه الله علیه» مرا در شهرها اسیر ببیند.

سهل بن سعد می گوید: من شاهد و ناظر ورود اسرا و سرهای شهدا به شام بودم. امام سجاد علیه السلام را مقدم بر همه حرکت می دادند. خود را به آن بزرگوار رساندم و معرفی نمودم که من از موالی و دوستان شما هستم، ای کاش با شما می بودم و اول کسی که در کنار شما به شهادت می رسیدم بودم آنگاه عرض کردم ای مولای من اگر حاجتی باشد بفرمائید انجام دهم.

امام علیه السلام فرمود: آری

«هل معك شیء من الدراهم»

آیا ترا از دراهم چیزی موجود است عرض کردم هزار دینار و هزار درهم با من است.

«فقال: خذ شیئا من ذلك و ارفعه الى الذی یحمل رأس أبی و قل له أن یتبع عن النساء لیشتغل الناس بالنظر الیه عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» .

امام علیه السلام فرمود: از این درهم و دینار چیزی بگیر و به این کسی که حامل رأس مبارک پدرم هست بده و با او بگوی این سر را از زنها دور بگرداند تا مردمان به نظاره آن سر مبارک به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه نکنند.

سهل می گوید: من این کار را انجام دادم دوباره به محضر حضرت آمدم.

«فقال جزاک الله خیرا و حشرک الله معنا یوم القیامه فی زمرتنا» .

امام علیه السلام فرمود: خداوند به تو جزای خیر دهد و ترا با ما و در

زمره ی ما در روز قیامت محشور فرماید. (۱)

در هنگام عبور از شهر مردی در برابر امام سجاد علیه السلام ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شر تان آسوده کرد و امیرالمؤمنین (یزید) را بر شما پیروز گردانید.

امام سجاد علیه السلام خاموش ماند تا مرد شامی آنچه در دل داشت بیرون ریخت. سپس از او پرسید قرآن خوانده ای؟ گفت: آری. امام فرمود: این آیه را خوانده ای؟ «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى» (۲) گفت: آری. فرمود: و این آیه را «و آت ذالقربى حقه» (۳) گفت: آری. فرمود: و این آیه را «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ليطهركم تطهيرا» (۴) گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: ای پیرمرد این آیه ها در حق ما نازل شده مائیم ذوی القربى، مائیم اهل بیت پاکیزه ی از آلائش. پیرمرد دانست آنچه درباره ی این اسیران شنیده درست نیست، آنان خارجی نیستند فرزندان پیغمبرند و از آنچه که گفته بود پشیمان شده و گفت: خدایا من از بغضی که از اینان در دل داشتم به درگاہت توبه می کنم. من از دشمنان محمد و آل محمد بیزارم. (۵)

مجلس یزید

اهل بیت علیهم السلام را به کاخ یزید وارد کردند امام سجاد علیه السلام همچنان در غل و زنجیر بود همینکه سر مقدس حضرت سید الشهداء را پیش یزید ملعون گذاردند. شعر حصین بن حمام را خواند:

يفتلقن هاما من رجال أعزه

علينا و هم كانوا أعتق و اظلما

شمشیرها سرهای مردانی را می شکافند که نزد ما گرامی

۱- ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲- شوری: ۲۲.

۳- اسری: ۲۶.

۴- احزاب: ۳۳.

۵- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۱ و لهوف، ص ۷۴.

هستند و آنان در دشمنی و کینه توزی پیش دستی کردند.

امام علیه السلام فرمود:

چرا شعر می خوانی قرآن برای تو از شعر سزاوارتر است.

«ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی أنفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرأها ان ذلک علی الله یسیر، لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور».(۱)

هیچ مصیبتی در زمین و یا بر شما نرسید مگر آنکه در کتابی است پیش از اینکه زمین و شما را بیافرینیم. همانا این بر خدا آسان است. تا مگر بر آنچه از دست داده اید دریغ نخورید و به آنچه شما را داده شاد نباشید و خدا دوست نمی دارد هیچ لاف زن خودخواهی را.

یزید در خشم شد و باریش خود به بازی پرداخت. سپس گفت جز این آیه از کتاب خدا، سزاوار تو و پدر توست. خدا گفته است.

«و ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر».(۲)

هر مصیبتی که به شما برسد به دست خود برای خود کسب کرده اید و خدا از بسیاری در می گذرد.

امام علیه السلام فرمود:

«الله یتوفی الانفس حین موتها».(۳)

خداست که هنگام مرگ جان انسانها را می گیرد.

یزید دیگر جواب نداد و روی به جمعیت حاضر در مجلس کرد و گفت من با اینان چه کنم؟

یکی از چابلسان مجلس گفت فرزندان کسانی را که کشتی نباید باقی

۱- حدید: ۲۲ و ۲۳.

۲- شوری: ۳۰.

۳- زمر: ۴۲.

بگذاری (۱)

یک روز یزید خطیب دمشق را طلب کرد و به او گفت منبر برود و حسین و پدرش علی علیهما السلام را ناسزا بگوید.

خطیب به خواست یزید عمل کرد. امام سجاد علیه السلام از پای منبر بانگ برآورد و ای برتو، خواست و رضای آفریده را به خشم آفریدگار مقدم می داری و برای خود جائی در دوزخ آماده کردی. آنگاه به یزید رو کرد و فرمود: بگذار بالای این چوبها (منبر) بروم و سخنی بگویم که خدا را خشنود سازد و حاضران را اجر و ثواب باشد. یزید ابتدا نپذیرفت، مردم اصرار کردند بپذیرد، یزید گفت: اگر او به منبر برود جز با رسوائی من و خاندان ابوسفیان فرود نخواهد آمد. گفتند: مگر او چه می تواند بگوید. گفت: او از خاندانی است که دانش را از کوکی با شیر بدنشان خورانده اند. مردم بیشتر اصرار کردند، یزید موافقت کرد و امام بر منبر قرار گرفت. خدای را ستود و بر پیامبر درود فرستاد و فرمود:

سپاس خدای را که بی ابتداست و ذات جاویدش تمامی ندارد اولی است بی اول و آخری است بی آخر پس از نابودی همه مخلوقات او باقی و بر جاست.

ای مردم... خدا به ما دانش، بردباری، سخاوت، فصاحت، دلیری و دوستی در دلهای مؤمنان عطا فرمود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از ماست، صدیق این امت امیرالمؤمنین علی از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه سید الشهداء از ماست، امام حسن و امام حسین دو نواده پیامبر از ما هستند...

من فرزند مکه و منی، زمزم و صفا هستم. من فرزند آن بزرگواری هستم که حجرالاسود را با اطراف عبا برداشت.

من فرزند بهترین کسی هستم که احرام بست و طواف و سعی نمود و حج بجا آورد. من فرزند کسی هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد.

من فرزند کسی هستم که خداوند بزرگ به او وحی کرد.

من فرزند حسینم که در کربلا کشته شد.

من فرزند محمد مصطفی هستم.

من فرزند فاطمه زهرایم.

من فرزند خدیجه کبرایم.

من فرزند کسی هستم که در خون خویش غوطه ور شد.

در این هنگام مردم هیجان زده امام را می نگریستند و امام با هر جمله عظمت خاندان خویش و ژرفای شهادت حسینی را بیشتر بر مردم نمایان می ساخت. کم کم چشمها در اشک نشست و گریه ها به آرامی گلوگیر شد و ناگهان صدای گریه بیتابانه از هر گوشه برخاست یزید بیمناک شد و برای ساکت کردن و جلوگیری از ادامه سخن امام علیه السلام به مؤذن گفت اذان بگوید. فریاد مؤذن برخاست... الله اکبر... امام همچنان بر منبر بود و فرمود، «الله اکبر و اعلی و اجل و اکرم مما اخاف و احذر» آری خدا بزرگتر و برتر و جلیل تر و گرامی تر از هر چیزی است که از آن می ترسم. مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله. امام علیه السلام فرمود: آری گواهی می دهم با هر گواهی دهنده که هیچ معبودی و پروردگاری جز او نیست. مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله سرها همه زیر بود، مردم اذان و پاسخ امام علیه السلام را گوش می کردند، با نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم چشمها به سوی امام خیره شد، اشکها سرازیر که ناگهان امام علیه السلام عمامه از سر برداشت و فریاد زد: ای مؤذن به محمد سوگند اندکی درنگ کن، مؤذن ساکت ماند و مردمان ساکت تر و یزید سخت درمانده بود و رنگش دگرگون که اذان نیز نتوانسته امام را ساکت سازد.

امام علیه السلام به یزید رو کرد و فرمود:

ای یزید! این رسول عزیز و گرامی جد من است یا جد تو؟ اگر بگوئی جد توست همه می دانند دروغ می گویی، و اگر می گویی جد من است چرا پدرم را کشتی و اموالش را به غارت بردی و خاندانش را به اسیری آوردی؟!

ای یزید با چنین کارهایی محمد را پیامبر خدا می دانی و رو به قبله می ایستی و نماز می خوانی؟ وای بر تو که جد و پدرم در قیامت با تو در ستیز باشند. یزید به مؤذن دستور داد که اقامه نماز بگو ولی مردم سخت ناراحت شدند و حتی عده ای نماز نخواندند و از مسجد بیرون رفتند. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: امام سجاد علیه السلام را با همراهان در خانه ای ویران مسکن دادند که یکی از همراهان می گفت ما را در این خانه منزل دادند که سقف بر سر ما خراب شود و ما را بکشد. پاسبانان به زبان رومی گفتند اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسند در حالی که فردا آنها را بیرون می برند و می کشند. امام سجاد علیه السلام فرمود: هیچکس از ما جز من زبان رومی را نیکو نمی دانست. آری بر اساس روایات یزید لعنه الله علیه امام علیه السلام و اهل بیت را در منزلی جا داده که از سرما و گرما حفظ نمی کرد و آنقدر ماندند تا چهره هایشان پوست انداخت و تا در آن شهر بودند بر حسین علیه السلام شیون و زاری می کردند. (۲)

بازگشت به مدینه

سرانجام یزید ستمگر پس از گذشت چند روز به امام سجاد علیه السلام و همراهان اجازه داد که به مدینه ی وطن سفر کنند. و در نهایت گستاخی و بی حیائی به امام علیه السلام گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را اگر من بودم و

۱- کامل بهائی، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲- نفس المهموم، ص ۲۵۸.

پدرت هر چه می خواست می پذیرفتم و تا می توانستم مرگ را از او دور می کردم اما خدا چنین فرمان داده بود و چون به مدینه بازگشتی از آنجا به من نامه بنویس و هر حاجت که داری بخواه و سپس به نعمان بن بشیر فرمان داد که شبانه آنها را ببرید و تو مقداری از آنها دورتر حرکت کن ولی آنها را زیر نظر داشته باش. نعمان با امام علیه السلام و اهل بیت همسفر شد و با آنها در منازل فرود می آمد و مهربانی می کرد و پاس احترامشان می داشت تا به مدینه رسیدند. بشیر بن حدلم گفت همینکه کاروان آزادگان نزدیک مدینه رسید امام زین العابدین علیه السلام فرود آمد و فرمود بارها را بگذارید و خیمه ها را برافراشته کنید و بعد فرمود: بشیر خدای پدرت را رحمت کند شاعر بود آیا تو نیز می توانی شعر بگویی عرض کردم آری ای پسر رسول خدا، من نیز شاعرم. امام علیه السلام فرمود: به شهر مدینه رو و مردم را از شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام با خبر کن.

بشیر گفت بر اسب خویش سوار شدم و تازان رفتم تا به مدینه رسیدم و به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آمدم و آواز به گریه بلند کردم و این شعر از انشای خود گفتم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدار

الجسم منه بکربلاء مضر ج

و الراس منه علی القناه یدار

ای مردم مدینه دیگر در این شهر نمانید، زیرا حسین را به شهادت رساندند و چشمانم گریان است. جسم مطهرش بر زمین کربلا ماند و سر نورانش بالای نیزه به شهرها بردند.

مردم به بیرون شهر آمدند و به محضر امام سجاد علیه السلام شرفیاب شدند. امام علیه السلام برای آنها خطبه بلندی ایراد فرمود که فرازی از آن عبارت است از:

ای مردم خداوند تبارک و تعالی که برای اوست سپاس، ما را به مصائب عظیم بیامود و رخنه بزرگ در اسلام پدید آمد ابو عبدالله الحسین کشته

شد، زنان و فرزندان او اسیر شدند و سر او در شهرها بر نیزه بگردانیدند این مصیبتی است که مانند آن هیچ مصیبت نیست...
 ای مردم کدام دل از کشتن او نشکافد و کدام قلب برای او ناله سر ندهد و کدام گوش است که داستان این رخنه که در اسلام پدید آمد بشنود کر نشود!
 ای مردم ما آورده شدیم، رانده و دور از خانمان از وطن جدا مانده مانند بردگان ترک و کابل نه گناهی کرده بودیم و نه ناپسندی مرتکب شده.

به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جای آن سفارشها اگر به کشتن ما امر می فرمود بیش از این که با ما کردند نمی کردند انا لله و انا الیه راجعون. (۱)

سیره ی عملی امام علیه السلام

یکی از غلامان امام سجاد علیه السلام باغستانی را برای آن حضرت ساختمان می کرد. روزی امام علیه السلام برای خبرگیری تشریف آورد، مشاهده کرد آنطور که به او دستور داده بود انجام نداده وضع ساختمان را خراب کرده و از پیش خود کارهای بیهوده ای نموده است از دیدن آن کار افسرده و عصبانی شدند با تازیانه ای که در دست ایشان بود یکی به او زدند، بعد از این پیشامد آن جناب پشیمان شد، هنگامی که به منزل مراجعت کرد یک نفر از پی غلام فرستاد غلام که وارد شد، دید حضرت همان تازیانه را پیش روی خود گذارده، ترسید از اینکه خیال کيفر او را داشته باشد. امام زین العابدین علیه السلام او را پیش خواند و فرمود: این تازیانه را بگیر و همانطور که من به تو زدم بر من بزن. غلام گفت مولای من به خدا سوگند خیال کردم شما اراده تنبیه و کيفر مرا دارید چگونه شما را می توان قصاص

کنم؟! حضرت فرمود: باید تلافی آن تازیانه را بکنی! غلام عرض کرد از من چنین عملی سر نخواهد زد و مرا جرأت این کار نیست و هم بر شما چیزی نیست زیرا ستمی روا نداشتید تا قصاص کنم. زین العابدین علیه السلام اصرار ورزید و چندین مرتبه تکرار فرمود. غلام مرتب پوزش می طلبید و از بزرگی چنین کاری خود را بر حذر می داشت. امام علیه السلام همینکه دید غلام به هیچ وجه نمی پذیرد فرمود اکنون که نمی پذیری آن باغ را به تو بخشیدم و باغستان را در اختیار او وا گذاشت (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مسافرت نمی کرد مگر با دوستانی که او را نمی شناختند با آنها شرط می کرد در کارهایی که پیش می آید اجازه دهند ایشان خدمت کند و انجام دهد.

زمانی با عده ای به سفر رفت در بین راه مردی آن جناب را شناخت به رفیقان گفت می شناسید این آقا کیست، جواب دادند نه گفت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است، آنها حرکت کرده دست و پای حضرت را می بوسیدند، عرض کردند یابن رسول الله آیا با این عمل خیال داشتی برای همیشه ما را به آتش جهنم بسوزانی!

چنانچه خدای ناخواسته جسارتی از ناحیه دست و زبان ما نسبت به شما واقع می شد چه می کردیم، ای پسر رسول خدا چه باعث شد که شما اینچنین کردید؟

امام علیه السلام فرمود: من چندی پیش با عده ای که مرا می شناختند مسافرت کردم خدماتی به من می کردند به واسطه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که سزاوار آن نبودم، ترسیدم شما هم مثل آنها رفتار کنید! (۲)

یکی از بستگان حضرت زین العابدین علیه السلام خدمت آن جناب آمده ایشان را ناسزا گفت: حضرت در جواب او چیزی نفرمود، بعد از رفتنش به

۱- بحار، ج ۴۶، ص ۹۶.

۲- بحار، ج ۴۶، ص ۹۶.

اصحاب روی نموده فرمود شنیدید چه گفت اینک مايلم با من بيايد تا پيش او برويم جواب مرا نيز بشنوید اصحاب عرض کردند حاضریم ما ميل داشتیم همانجا جوابش را بدهی، زين العابدین عليه السلام نعلین خود را برداشت و حرکت کرد و در بین راه این آیه را می خواند.

«و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين»(۱)

و فرو برندگان خشم و در گذرندگان از مردم، خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

همراهان که نخست گمان دیگری داشتند دریافتند امام برای تلافی نمی رود. به خانه ی آن مرد رسیدند و امام او را صدا زد و فرمود به او بگویند «علی بن الحسین» آمده است. او به گمان آنکه امام علیه السلام برای تلافی آمده خود را آماده ی ستیز ساخت و بیرون آمد. امام علیه السلام فرمود: برادرم! تو چند دقیقه پیش نزد من آمدی و حرفهایی زدی، اگر آنچه گفتمی در من هست از خدا می خواهم مرا بیامرزد... و اگر آنها در من نیست از خدا می خواهم ترا بیامرزد. نرمش عظیم امام مرد را شرمنده ساخت، پیش آمد و پیشانی امام را بوسید و گفت: آنچه گفتم در شما نبود و اعتراف می کنم که خود به آنچه گفتم سزاوارترم.(۲)

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: در شهر مدینه مرد دلچک و مسخره ای بود که مردم را با کارهای خویش می خندانید ولی خودش می گفت تاکنون نتوانسته ام علی بن الحسین علیه السلام را بخندانم.

روزی به هنگام عبور امام علیه السلام عبای آن حضرت را از دوش او برداشت و رفت! امام علیه السلام به کردار زشت او توجهی نفرمود، همراهان امام علیه السلام عبا را گرفته آوردند امام علیه السلام پرسیدند: او که بود؟

گفتند دلچکی است که مردم را می خندانند.

۱- آل عمران: ۱۳۴.

۲- ارشاد مفید، ص ۲۴۰.

امام علیه السلام فرمود به او بگوید:

«ان الله يومًا يخسر فيه المبطلون»

خدای را روزی است که در آن روز یاوه سرایان و بیهوده کاران به زیانکاری خود پی می برند. (۱)

ابوحمزہ ثمالی گفت: صبحگاه جمعه ای با حضرت زین العابدین علیه السلام نماز خواندم آن بزرگوار پس از تمام کردن ذکر و تسبیح به قصد منزل حرکت نمود من هم در خدمتشان بودم. وقتی به منزل رسید، کنیزی داشت به نام سکینه، او را خواسته و فرمود: مبادا مستمند و فقیری را که به در خانه ما آمد مأیوس برگردانید حتما هر که آمد غذایش بدهید زیرا امروز جمعه است.

عرض کردم آقا همه ی کسانی که سوال می کنند مستحق نیستند، فرمود: ثابت «اسم دیگر ابوحمزہ ثمالی است» می ترسم بعضی مستحق باشند و از در خانه ما محروم شوند آنگاه بر ما خانواده نازل شود آنچه بر خانواده ی یعقوب وارد شد بنابراین سؤال کنندگان را غذا بدهید.

حضرت یعقوب هر روز گوسفندی می کشت مقداری خودشان مصرف می کردند و قدری صدقه می دادند. مرد مؤمن و مستمندی در حال روزه با مقام و منزلتی که نزد پروردگار داشت در آن ناحیه غریب و تنها بود از در خانه آنها گذر کرد. افطار شب جمعه بود گفت سائلی غریب و گرسنه ام از زیادی غذای خود به من بدهید در خواست خود را بر در خانه یعقوب تکرار کرد آنها می شنیدند ولی از وضع او خبر نداشتند و گفته اش را تصدیق نمودند.

شب فرا رسید فقیر مأیوس گردید. جمله «انا لله و انا اليه راجعون» را بر زبان گذرانیده اشکش جاری شد. آن شب با همان حال خوابید و شکایت

گرسنگی را به خدا کرد، فردا را نیز روزه گرفت با شکیبایی خدا را ستایش می کرد. اما یعقوب علیه السلام و خانواده اش سیر خوابیدند از غذایشان هم زیاد ماند.

خداوند صبح آن شب به یعقوب وحی کرد بنده ی ما را خوار کردی به طوری که باعث خشم من شد سزاوار تأدیب و نزول بلا و گرفتاری شدی که از طرف من نسبت به خود و خانواده ات نازل شود.

«یا یعقوب ان احب انبیائی الی و اکرمهم علی من رحم مساکین عبادی و قربهم الیه و اطعمهم و کان لهم مأوی و ملجا» .

ای یعقوب محبوبترین پیغمبران در نزد من آن کسی است که بر مستمندان ترحم کند و آنها را به خود نزدیک نموده غذایشان بدهد پشتیبان و پناه آنها باشد.

ای یعقوب، دیشب بنده ی مستمند ما (ذُمَّیَال) را ترحم نکردی، هنگام افطار به در خانه ات آمد در خواست نمود که غریب و بینوایم. او را غذا ندادی با اشک جاری بازگشت، شکایت گرسنگی خود را به من کرد امروز نیز روزه گرفت دیشب شما همه سیر بودید و غذایتان زیاد آمد.

یعقوب می دانی دوستانم را به کیفر و گرفتاری از دشمنانم زودتر مبتلا می کنم این هم به واسطه ی حسن نظر من به آنهاست. اما دشمنان را پس از هر خطا فوراً گرفتار نمی کنم تا متوجه ی استغفار نشوند آنگاه نعمات را کم کم از آنها می گیرم.

اینک به عزتم سوگند تو و فرزندان را گرفتار می کنم و بر شما مصیبتی نازل خواهد کرد و با کیفر خود شما را می آزارم آماده ی ابتلاء شوید و به آنچه بر شما نازل می کنم راضی و شکیبیا باشید.

ابوحزمه به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کرد فدایت شوم یوسف خواب را در کدام شب دید؟ فرمود: همان شبی که یعقوب و خانواده اش

سیر خوابیدند و ذمّیال گرسنه بود. (۱)

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده هنگامی که پدرش امام سجاد علیه السلام را غسل می داد اطرافیان متوجه پینه ای که بر روی زانوان و پاهای مبارک آن حضرت بسته شده بود گردیدند در این موقع چشم آنها به شانه حضرت زین العابدین علیه السلام افتاد که یک قسمت از شانه آن بزرگوار نیز مانند زانویش پینه بسته، عرض کردند آثاری که در پا و زانوان حضرت دیده می شود معلوم است به واسطه ی سجده های طولانی پیدا شده اما این قسمت از شانه چرا پینه بسته؟!

حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر بعد از حیات ایشان نبود علتش را نمی گفتم. روزی نمی گذشت مگر اینکه به اندازه ای که ممکنش بود از یک نفر تا بیشتر بینوایان را سیر می کرد. شب که می شد آنچه از خوراک خانواده اش زیاد می آمد در انبانی جای می داد هنگامی که دیده ها به خواب رفته از منزل خارج می شد و به خانه ی عده ای تنگدست که از ترس آبرو سوال نمی کردند می رفت. محتوی انبان را بین آنها تقسیم می کرد به طوری که متوجه نمی شدند آورنده ی طعام کیست هیچیک از افراد خانواده آن جناب نیز بر این کار اطلاع نداشتند، من متوجه شده بودم. منظورش این بود که به پاداش صدقه پنهانی و با دست خود نائل شود. پیوسته می فرمود:

«ان صدقه السر تطفی غضب الرب كما يطفى الماء الحطب فإذا تصدق احدكم فاعطى يمينه فليخفها عن شماله». (۲)

پنهانی صدقه دادن خشم پروردگار را فرو می نشاند چنانکه آب آتش را خاموش می کند هر یک از شما با دست راست صدقه داد طوری بدهد که دست چپش متوجه

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۷۸.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴.

نشود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی به امام سجاد زین العابدین علیه السلام عرض کرد فلانی به شما نسبت ناروایی داد، می گفت گمراه و بدعت گذار هستید. امام علیه السلام فرمود: تو مراعات حق همنشینی با او نکردی چون گفتار او را به من نقل کردی و حق مرا نیز از بین بردی زیرا سخنی از برادرم گفتمی که آن را نمی دانستم هر دو خواهیم مرد و در محشر به یکدیگر خواهیم رسید و خداوند در روز قیامت بین ما حکم می کند ترا چه بود غیبت کردی، از غیبت پرهیز کن زیرا غیبت خورش سگ های جهنم است. در ضمن متوجه باش کسی که زیاد عیوب مردم را به زبان می آورد همین زیاد یادآوری دلیل است بر اینکه عیبهای خودش را در مردم جستجو می نماید. (۱)

هشام عبدالملک در ایام حج به مکه آمده بود. به هنگام طواف، انبوه مردمان چنان بسیار بود که هشام به «حجر الاسود» دسترسی نیافت، ناچار به انتظار در کناری نشست تا انبوه مردم طواف کنند. در این هنگام چهارمین امام، زین العابدین علیه السلام به مسجد الحرام آمد و به طواف پرداخت، مردمان با دیدار امام کوچه دادند و آن گرامی به آسودگی به حجرالاسود نزدیک شد و بدان دست یازید و حجر را لمس نمود. هشام از دیدار عظمت امام و احترامی که مردم به او می نهادند سخت ناراحت شد، یک تن از شامیان از هشام پرسید این مرد کیست که مردمان این چنین او را بزرگ می دارند؟

هشام از بیم آنکه مبادا شامیان به آن گرامی مایل شوند و به او روی آورند گفت: او را نمی شناسم.

فرزدق که شاعری معروف و آزاده بود حضور داشت، بی درنگ در پاسخ هشام به پای خاست و گفت: من او را می شناسم و قصیده ای

طولانی در مدح امام علیه السلام سرود.

فرازهایی از قصیده این بود. ای سؤال کننده از من جایگاه جود و بزرگواری را پرسیدی. پاسخ روشن آن نزد من است. این کسی است که سرزمین مکه و خانه کعبه و حرم خداوند و سرزمینهای بیرون از حرم او را می شناسند.

این فرزند بهترین بندگان خداست. این پرهیزکار و برکنار از آلایش و پاکیزه و سرشناس است.

این آن کسی است که پیامبر برگزیده، «احمد» پدر اوست. که خداوند همواره بر او درود فرستد.

اگر «رکن» می دانست که چه کسی برای بوسیدن او آمده است بی تاب خود را بر زمین می افکند تا خاک پای او را ببوسد.

نام این بزرگوار علی است و پیامبر خدا پدر اوست که به روشنی هدایت او، امت راهنمایی می شوند.

این فرزند سرور بانوان فاطمه است و فرزند وصی پیامبر، همان که در شمشیرش برای کفار و مشرکین مرگ نهفته بود.

ای هشام! این کار تو که وانمود می کنی او را نمی شناسی و می پرسی این کیست؟ به شخصیت او زیان نمی رساند زیرا عرب و عجم او را که تو انکار می کنی می شناسد.

آری اشعار فرزدق چنان شیوا و در مدح امام علیه السلام گویا بود که هشام چون حیوانی زخم دیده برآشفت، پس فرمان داد تا فرزدق را به زندان برند.

امام سجاد علیه السلام همینکه از زندانی شدن فرزدق آگاه شد صله ای برای او فرستاد، فرزدق با اخلاص آنها را برگردانید و پیام داد که من این اشعار را به خاطر خدا و پیامبر سرودم. امام علیه السلام خلوص و دوستی او را تصدیق فرمود و دیگر بار پول را برای فرزدق فرستاد و او را سوگند داد که صله را

پذیرد و اجر آخرتش نیز محفوظ باشد و فرمود به او بگویید که ما از دودمان نیکی و احسانیم و آنچه عطا کنیم باز پس نگیریم... فرزددق صله را پذیرفت و خاطرش شاد گشت. (۱)

ابوحمزّه ثمالی می گوید: یک روز به درب خانه حضرت سجاد علیه السلام ایستاده بودم که امام علیه السلام از خانه خارج شد و فرمود: «بسم الله آمّن بالله و توکلت علی الله». و سپس فرمود: ای ابوحمزّه هر وقت انسان از خانه بیرون می آید شیطان آماده ی فریب او می شود وقتی می گوید «بسم الله» آن دو فرشته که بر او موکل هستند می گویند گفت «بسم الله» یعنی از شر شیطان محفوظ ماند. وقتی می گوید: «آمن بالله» گویند هدایت شد و همینکه می گوید «توکلت علی الله» گویند از آفات و بلیات نگاه داشته شد. در این موقع است که شیطان دور می شود سپس امام علیه السلام عرضه داشت:

«اللهم ان عرضی لک»

پروردگارا آبروی خویش را به تو سپردم

و روی به من کرده فرمود: «یا ابا حمزه اگر تو از مردم کناره گیری کنی آنها از تودست بر نمی دارند و تو را رها نخواهند کرد.

ابوحمزّه می گوید عرض کردم پس چه باید کرد؟ فرمود:

«أعطهم عرضک لیوم فقرک وفاقک»

آبرویت را به آنها بده برای روز نیازمندی و بینوایی.

به احتمال زیاد منظور امام علیه السلام این است که در مقام مکافات و انتقام مباش و بگذار پاسخ عیب جوئی و لغزش آنها را برای روز قیامت که روز فقر و فاقه می باشد. (۲)

یکی از دوستان امام سجاد علیه السلام به نام زهری می گوید: یک شب سرد و بارانی امام علیه السلام را دیدم که مقداری آرد و هیزم بر پشت مبارک حمل کرده و

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۴.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۴.

روان بود نگران حضرت شدم و عرض کردم یا بن رسول الله کجا می روید؟ فرمود آهنگ سفر دارم و زاد و توشه برای آن مهیا کرده و به فلان مکان حمل می نمایم. عرض کردم اینک غلام من حاضر است او به جای شما این بار را بردوش می کشد. امام علیه السلام قبول نفرمود. عرض کردم اجازه بدهید من برای شما بیاورم. امام علیه السلام فرمود: من نفس خود را باز نمی دارم از چیزی که در این سفر باعث نجات و رستگاری می شود. از تو به حق خداوند تبارک و تعالی خواستارم که دنبال کار خودت برو و مرا به حال خود بگذارد.

زهری می گوید: از محضرش جدا شدم پس از چند روز آن حضرت را زیارت کردم و گفتم ای فرزند رسول خدا چگونه سفری بود که هیچ آثاری ندارد. امام علیه السلام فرمود: مراد من از آن سفر «مرگ» است و استعداد و آمادگی برای آن به دوری از حرام و انجام کارهای خیر و اعمال صالحه است. (۱)

حضرت سجاد علیه السلام می فرمود:

«انی لأستحیی من الله ان أسأل للامن إخوانی الجنة و أبخل علیه بالدنیا فاذا کان یوم القیامه قیل لی: لو کانت الجنة بیدک لکنت بها أبخل». (۲)

من از خداوند تبارک و تعالی حیا می کنم که برای برادران ایمانی خود طلب بهشت را بکنم اما در کمک کردن به آنها در امور دنیا و مادی بخل ورزم.

و در روز قیامت به من بگویند که اگر بهشت در اختیار تو بود بخل بیشتری به خرج می دادی!

کمیت شاعر، مدح مولا علی بن الحسین علیه السلام را کرد و بعد گفت من مدح شما را می کنم به این امید که وسیله ای شوید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا در

۱- بحار، ج ۴۶، ص ۶۶.

۲- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۵۶.

روز قیامت از من شفاعت فرماید. آنگاه قصیده ای سرود. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ما عاجزیم که ثواب این عمل ترا بدهیم ولی خداوند عاجز نیست که مکافات و پاداش عمل ترا بدهد و بعد آن حضرت چهار صد هزار درهم به او صله داد و فرمود: بگیر اینها را ای ابا المستهل.

کمیت گفت هر چه شما مرحمت فرمایید برای من عزت و شرف است اما اگر می خواهید لطف بیشتری در حق من کنید یکی از لباسهای تن خود را که به خاطر چسبیدن به بدن مطهر شما تبرک شده به من عطا فرمائید.

امام علیه السلام فوراً از جا برخاست و لباس تنش را به او عطا فرمود و بعد در پیشگاه پروردگار دعا کرد که:

بار پروردگارا این کمیت جان خود و زن و فرزندش را به خاطر آل رسول تو و ذریه ی پیامبرت به خطر انداخته و حقایقی را که دیگران کتمان می کنند ابراز می دارد. خداوندا او را سعادت مند و جزای خیر در دنیا و آخرت عنایت فرما که ما عاجزیم از پاداش دادن به او. کمیت می گوید: همیشه از برکت دعای آن حضرت حظ می بردم. (۱)

امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: شخصی مردی را به محضر امام زین العابدین علیه السلام آورد و ادعا کرد که آن مرد پدرش را کشته. قاتل هم در خدمت آن حضرت اعتراف کرد.

امام علیه السلام حکم به قصاص فرمود ولی از آن شخص درخواست بخشش نمود تا به ثواب بزرگی نائل گردد. معلوم بود مدعی به گذشت راضی نیست. زین العابدین علیه السلام فرمود: اگر به خاطر می آوری که این مرد بر تو حقی دارد به واسطه آن حق از او بگذر. عرض کرد بر من حقی دارد ولی به آن اندازه نمی رسد که از خون پدرم به سبب حقی که دارد بگذرم، سؤال

فرمود: پس چه می کنی؟ جواب داد قصاص می نمایم ولی اگر مایل باشد به دیه و خونبها با او مصالحه خواهم کرد و او را می بخشم.

امام علیه السلام پرسید حقش چیست؟ عرض کرد یابن رسول الله این مرد به من توحید و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امامت ائمه را آموخته است.

امام زین العابدین با تعجب فرمود این حق برابری با خون پدرت نمی کند؟ به خدا سوگند این عمل با خون تمام مردم روی زمین از پیشینیان و آیندگان غیر از انبیاء و ائمه علیه السلام برابری دارد. چون در دنیا چیزی نیست که در مقابل خون انبیاء و ائمه به آن قناعت نمود.

آنگاه رو به قاتل نموده فرمود: ثواب آموختن را به من می دهی تا خونهای این قتل را بدهم و تو از کشته شدن نجات بیابی؟ عرض کرد یابن رسول الله من به این ثواب احتیاج دارم و شما بی نیازید. زیرا گناهانم بزرگ است در ضمن گناهی که نسبت به مقتول انجام داده ام مربوط به من و خون آن کشته شده است نه اینکه گناه بین من و پسرش باشد.

حضرت فرمود: پس کشته شدن در نظر تو بهتر است از اینکه ثواب آن تعلیم را واگذار کنی؟ عرض کرد آری زین العابدین علیه السلام به صاحب خون فرمود اینک تو خود مقایسه کن بین گناهی که این مرد نسبت به تو انجام داده و هم تعلیم و لطفی که درباره ات نموده است.

پدرت را کشته از بقیه زندگی او را محروم نمود. و ترا نیز از مزایای داشتن پدر بی بهره کرده اما اگر صبر کنی و تسلیم شوی پدرت در بهشت با تو رفیق خواهد بود و از طرفی این مرد به تو ایمان را آموخته که به واسطه آن داخل بهشت جاویدان می شوی و از عذاب ابد نجات یافته ای، احسان و لطف او بر تو چندین برابر جنایتی است که نسبت به پدرت انجام داده. اکنون یا از او بگذر در قبال احسانی که به تو کرده تا برای هر دوی شما حدیثی از فضائل پیغمبر بگویم که شنیدن آن حدیث برایت بهتر

است از دنیا و آنچه که در اوست و اگر راضی نیستی دیه را بدهم تا با او صلح کنی. در این صورت حدیث را به او تنها خواهم گفت. آنچه از دست می رود به واسطه نشنیدن این حدیث از دنیا و آنچه در اوست ارزشش بیشتر است البته اگر توجه داشته باشی (البته علامه مجلسی رضوان الله علیه حدیث را نقل نفرموده). عرض کرد ای پسر رسول خدا بدون دیه و درخواست چیزی از او گذشتم فقط به واسطه ی رضای خدا و وساطت شما. (۱)

محمد بن عَجَلان می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

امام علی بن الحسین علیه السلام در ماه مبارک رمضان هر خطا و لغزشی از غلامان و کنیزان سر می زد یادداشت می فرمود و در مقام تأدیب آنها بر نمی آید تا آخرین شب ماه رمضان. آنگاه همه را در اطراف خود جمع می کرد و از هر کدام آنها اقرار می گرفت که آیا شما در فلان روز چنین لغزشی را نداشتید. آنها هم اعتراف به گناه می کردند سپس وسط آنها می ایستاد و می فرمود:

«ارفعوا أصواتکم و قولوا: یا علی بن الحسین ان ربک قد أحصى علیک کما عملت أخصیت علینا کما عملنا و لدیه کتاب ینطق علیک بالحق لا یغادر صغیره و لا کبیره مما أتیت الا أحصاها» .

صدای خود را بلند کنید و بگویید: ای علی بن الحسین، پروردگار تو آنچه را که انجام داده ای در پرونده ات نوشته است همانطور که هر چه را ما عمل کرده ایم نوشته ای اما بدان که در نزد پروردگار کتابی است که با تو بحق سخن گوید. کتابی که ریز و درشت اعمال را در بر دارد و آنچه را که عمل کرده ای نزد پروردگار حاضر است همانطور که هر چه را ما انجام داده ایم نزد تو حاضر است.

پس ای زین العابدین علیه السلام ما را عفو کن و از سر تقصیر ما در گذر همانطور که دوست داری که خداوند از تو بگذرد.
«فاذکر یا علی بن الحسین ذل مقامک بین یدی ربک الحکم العدل الذی لایظلم مثقال حبه من خردل و یأتی بها یوم القیامه و کفی بالله حسیا و شهیدا»

ای علی بن الحسین بیاد بیاور آن زمانی را که در محضر پروردگار حاکم و عادل به اعمال رسیدگی می شود، خداوندی که به اندازه جزئی از خردل به کسی ظلم نمی کند و تمام اعمال تجسم یافته و آن روز آورده می شوند و کافی است که پروردگار حسابرس و شاهد باشد.

پس ای زین العابدین گذشت کن تا مورد عفو و گذشت حق تعالی واقع شوی!...

آنگاه امام علیه السلام رو به غلامان و کنیزان، می فرمود:

«قد عفوت عنکم فهل عفوت عنی... فیقولون قد عفونا عنک یا سیدنا، فیقول لهم قولوا: اللهم اعف عن علی ابن الحسین كما عفا عنا فاعتقه من النار كما أعتق رقابنا من الرق فیقولون ذلك، فیقول اللهم آمین رب العالمین» .

من از لغزش شما گذشتم آیا شما هم مرا بخشیدید؟ دسته جمعی می گفتند: آری ای آقای ما تو را عفو کردیم، امام علیه السلام به آنها می فرمود: به این طریق بگویید: پروردگارا علی بن الحسین را ببخش همانطور که ما را بخشید و او را از آتش جهنم آزاد کن همانطور که ما را از غلامی و کنیزی آزاد فرمود. و آنگاه خود می گفت: اللهم آمین رب العالمین. (۱)

دعا و عبادت امام علیه السلام

فاطمه دختر امیرالمومنین هنگامی که مشاهده کرد حضرت زین العابدین علیه السلام در اثر عبادت زیاد رنجور و ناتوان شده پیش جابر بن عبدالله انصاری آمده و گفت: ای جابر تو از صحابه رسول خدا هستی، ما را بر امثال تو حقی است. اگر ببینید یکی از ما خود را از بسیاری عبادت و پرستش ناتوان کرده او را یادآوری نمایید تا جان خود را حفظ کند.

علی بن الحسین یادگار برادر سیدالشهداء خود را رنجور نموده، پیشانی و زانوان و کف دستهایش از کثرت عبادت پینه بسته است. جابر به خانه آن حضرت آمد. در جلوی درب، حضرت باقر علیه السلام با چند پسر بیچه از بنی هاشم ایستاده بودند. جابر در راه رفتن حضرت باقر علیه السلام دقیق شده گفت:

«هذه مشیه رسول الله»

این راه رفتن پیغمبر است.

عرض کرد آقازاده شما کیستید؟

فرمود: من محمد بن علی بن حسینم، جابر شروع به گریه کرد و گفت: پدرم فدای تو باد نزدیک من بیا آن سرور جلو آمد جابر دکمه های پیراهن امام باقر علیه السلام را باز کرده دست بر سینه اش گذاشت شروع به بوسیدن نمود و صورت بر سینه ی آن آقازاده نهاده و گفت:

من از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو سلام می رسانم به من فرموده این کارها را بکنم سینه ات را ببوسم و صورت بر آن گذارم.

و نیز فرمود:

«یوشک ان تعیش و تبقى حتى تلقی من ولدی من اسمہ محمد یبقر العلم بقرا و قال انک تبقى حتى تعمی ثم یکشف عن بصرک» .

تو زنده می مانی تا یکی از فرزندانم به نام محمد را ببینی،

او به نحو شایسته ای علم را می شکافد. تو زنده می مانی تا نابینا شوی، بعد از آن بینا خواهی شد.

سپس جابر ادامه داد که از پدر بزرگوارت برای من اجازه بگیر تا با او ملاقات کنم.

امام باقر علیه السلام پیش پدر آمد عرض کرد پیرمردی با من چنین و چنان کرد و فرمود: نور دیده ی من او جابر بن انصاری است بگو وارد شود. جابر وارد شد، چشمش در محراب به زین العابدین افتاد که عبادت پیکره اش را در هم شکسته علی بن الحسین علیه السلام به احترام جابر از جای حرکت کرد مختصر احوالی از او پرسید و در پهلوی خود جایش داد. جابر عرض کرد یا بن رسول الله مگر نمی دانی خداوند بهشت را برای شما و دوستانتان خلق کرده جهنم را نیز برای دشمنانتان؟ پس این چه جدیت است که خود را به زحمت انداخته ای؟ فرمود: جابر مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده بودی با اینکه خداوند در قرآن نسبت به آن حضرت فرموده گناه گذشته و آینده ترا (از نظر مردم) آمرزیدم. پدرم فدای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باد آنقدر عبادت کرد تا پا و ساق های مبارکش ورم نمود، عرض کردند شما با این مقام باز اینقدر عبادت می کنی فرمود:

«افلا أكون عبدا شكورا»

آیا بنده ی شاکر خدا نباشم.

جابر فهمید گفتارش در آن بزرگوار مؤثر نیست عرض کرد پس جان خود را حفظ کن زیرا از خانواده ای هستی که بلا و گرفتاری به واسطه ی آنها دفع می شود و باران به برکت ایشان نازل می گردد. فرمود: جابر

«لا ازال علی منهاج ابوی متأسیا بهما صلوات الله علیهما حتی القاهما»

من از روش دو پدرم محمد و علی دست بردار نیستم و

پیروی آنها را می‌کنم تا به دیدارشان نائل گردم.

جابر به کسانی که حضور داشتند گفت به خدا قسم در اولاد پیامبران کسی را مانند علی بن الحسین علیه السلام نمی‌بینم مگر یوسف پیغمبر، با اینکه سوگند به خدا فرزندان علی بن الحسین بهتر از فرزندان یوسفند زیرا در میان فرزندان این آقا کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند با اینکه پر از ظلم و جور شده باشد. (۱)

از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان در میان جمعی از دوستان پس از مقداری صحبت درباره‌ی عظمت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از نظر عبادت و روش زندگی فرمودند:

هیچیک از اولاد و خانواده اش بیشتر از علی بن الحسین در لباس و فقه به او شبیه نیستند. روزی حضرت باقر فرمود: خدمت پدرم رسیدم مشاهده کردم به جایی از عبادت رسیده که هیچکس نخواهد رسید. صورتش از شب زنده داری زرد و چشمها از شدت گریه مانند آتشی سرخ گردیده، پیشانی از سجده پینه بسته، قدمهای مبارکش با ساق پا به واسطه سر پا ایستادن در نماز ورم کرده: فرمود من دیگر نتوانستم خودداری کنم از دیدن آن حال دلم سوخت و شروع به گریه نمودم در آن موقع پدرم به فکر فرو رفته بود. بعد از مختصر زمانی متوجه من شد و فرمود: پسر جان یکی از جزوه های عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام را بیاور جزوه ای را تقدیم کردم. اندکی از آن خواند با خاطری افسرده جزوه را به زمین گذاشت و فرمود:

«من یقوی علی عباده علی بن ابیطالب علیه السلام»

چه کس قدرت دارد مانند علی عبادت کند (۲)

سعید بن مسیب گفت: یک سال قحطی شدیدی برای ما رخ داد، مردم

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۰.

۲- بحار، ج ۴۶، ص ۷۵.

برای طلب باران با اجتماع به نماز و دعا برخاستند در میان آنها چشمم به غلامی افتاد که بالای تپه ای رفته دور از اجتماع مردم مشغول مناجات با حضرت حق است، جاذبه حال و مناجات او مرا به خود جلب کرد. جلو رفتم دیدم لبهای خود را حرکت می دهد ولی چیزی نشنیدم. هنوز دعایش تمام نشده بود ابری فضای آسمان را پوشانید. غلام سیاه همینکه ابر را مشاهده کرد سپاس و شکر خدای را بجای آورده راه خود را گرفت و از آنجا دور شده باران شدیدی بارید به اندازه ای که ترسیدیم سیل جاری شود.

من به تعقیب غلام پرداختم تا ببینم تربیت شده ی مکتب کیست که ناگاه دیدم به خانه ی زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام وارد شد. خدمت امام علیه السلام شرفیاب شدم عرض کردم در خانه ی شما غلام سیاهی است اگر ممکن باشد بر من منت گذارید، او را خریداری کنم.

فرمود: سعید چرا نبخشم که بفروشم؟ امر کرد متصدی غلامان هر چه غلام در خانه هست از نظر من بگذرانند همه ی غلامها را جمع کرد ولی آن کسی را که جستجو می کردم در میان آنها نبود عرض کردم اینها منظور من نیستند پرسید غلامی باقی مانده. گفته شد آری فقط یک نفر هست که نگهبان اسب و شترها است دستور داد او را نیز حاضر کردند. تا وارد شد دیدم همان کسی است که بر فراز تپه آهی جگر سوز داشت، گفتم غلامی را که خریدارم همین است زین العابدین علیه السلام فرمود: غلام همراه سعید برو. غلام سیاه رو به من نموده و گفت:

«ما حملک علی ان فرقت بینی و بین مولای»

چه چیز باعث شد که تو بین من و مولایم جدائی انداختی؟! در جوابش گفتم آنچه در بالای تپه از تو مشاهده کردم.

تا این سخن را شنید دست به درگاه خدا دراز کرد و با نوائی جانسوز صورت به طرف آسمان بلند نموده و گفت: بار پروردگارا رازی بین تو و من بود اکنون که پرده از روی آن برداشتی مرا نیز ببر و سوی خود برگردان امام علیه السلام و همه حاضرین در محل از سوز و گداز مناجات غلام و صفای او اشک ریختند. من هم با چشمان گریان از خانه ی امام علیه السلام بیرون آمدم، همینکه به منزل رسیدم یک نفر از طرف زین العابدین علیه السلام پیغام آورد که امام علیه السلام فرمودند اگر مایلی در تشییع جنازه ی رفیقت شرکت کن. با فرستاده ی امام علیه السلام به طرف منزل حضرت برگشتم و دیدم که غلام در همان مجلس قالب تهی کرده است!

حجاب چهره ی جان می شود غبار تنم

خوشا دمی که ازین چهره پرده بر فکنم

چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانست

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

ثابت می گوید: من و جمعی از اهل عبادت بصره مثل ایوب سجستانی، صالح مری، عتبه، حبیب فارسی و مالک بن دینار برای انجام فریضه ی حج به مکه مشرف شده بودیم. هنگام ورود به مکه بشدت در مضیقه بی آبی واقع شدیم، مردم مکه و حجاج دیگر هم در اثر تشنگی و نیامدن باران به ما رو آوردند و از ما خواستند که برایشان آب تهیه کنیم. همگی وارد کعبه شده در نهایت خضوع و خشوع از درگاه الهی تقاضای باران و آب نمودیم ولی هرچه خواندیم خبری نشد که ناگاه چشممان به جوانی افتاد که مشغول طواف خانه ی خدا بود. پس از چند دور طواف کردن پیش ما آمد یک یک ما را بنام صدا زد و ما هم پاسخ دادیم. لیبک ای جوان:

«فقال: ابعدوا من الكعبه، فلو كان فيكم احد يحبه الرحمان لأجابه، ثم

اتی الکعبه فخر ساجدا فسمعته يقول فی سجوده، سیدی بحبک لی الا سقیتم الغیث، قال: فما استتم الکلام حتی أتاها الغیث» .

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست داشته باشد؟ عرض کردیم ای جوان: از ما دعا کردن و از او اجابت است. فرمود: از کعبه دور شوید اگر در میان شما کسی بود که خداوند او را دوست می داشت دعایش مستجاب می شد، بعد آن بزرگوار وارد کعبه شد صورت روی خاک گذاشت، می شنیدم که می گفت: آقای من سوگند به آن محبتی که نسبت به من داری این مردم را از آب باران سیراب کن. هنوز کلام او تمام نشده بود که باران شروع به باریدن گرفت.

راوی می گوید: از مردم پرسیدم که این جوان کیست؟ گفتند:

علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب علیه السلام است. (۱)

«و کان علی بن الحسین علیه السلام إذا توضأ إصفر وجهه فيقول له أهله ما هذا الذي يعتادك عند الوضوء فيقول: اتدرون بين يدي من ارید أن اقوم:

امام سجاد علیه السلام هر وقت وضو می گرفت رنگش زرد می شد. خانواده اش به آن حضرت می گفتند این چه حالی است که همیشه در هنگام وضو به شما دست می دهد؟ می فرمود: آیا می دانید می خواهم در محضر چه کسی حاضر شوم! (۲).

«و کان علی بن الحسین علیه السلام إذا قام إلى الصلوة أخذته رعدة فقیل له ما لك؟ فقال: ما تدررون بين يدي من اقوم و من اناجی». (۳)

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۴۷.

۲- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۲۶.

۳- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۰ و ۳۷.

امام زین العابدین علیه السلام هر وقت به نماز می ایستاد تنش می لرزید. عرض شد که شما را چه شده؟ می فرمود: شما نمی دانید که در برابر چه کسی ایستاده و مناجات می کنم.

ابن عیینه می گوید: در سفر حج بودم امام سجاد علیه السلام را در هنگام احرام بستن مشاهده کردم در حالی که رنگ از رخساره اش پریده بود و تنش می لرزید و توان گفتن لبیک را نداشت. به او عرض شد چرا تلبیه نمی کنی؟

«قال أخشى ان أقول لبیک فیقال لی: لالیبک»

فرمود: می ترسم بگویم لبیک اما جواب بیاید لالیبک!، اما همینکه تلبیه گفت غش کرد و از مرکبش بر زمین افتاد و پیوسته این حال او بود تا حج آن حضرت به پایان رسید. (۱)

ابوحزمه ثمالی می گوید: امام سجاد علیه السلام را دیدم که وارد مسجد کوفه شد در کناری به نماز ایستاد، دستها را تا برابر گوش بلند کرد چنان تکبیری گفت که من از دهشت آن تنم لرزید. نماز خواندن آن حضرت را گوش می دادم تا آن زمان لهجه ای پاکیزه تر و دلربا تر از او نشنیده بودم. (۲)

طاوس یمانی می گوید: نیمه شبی داخل حجر اسماعیل کنار کعبه معظمه شدم امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که در سجاده است و کلامی را تکرار می کند.

«الهی عیبک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک»

پروردگارا بنده ی کوچک و دردمند و فقیر تو به آستانه ی رحمت رو آورده.

طاوس می گوید بعد از آن هر گونه بلا و مرضی که برایم واقع شد چون به نماز ایستادم بعد سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم بهبود یافتم و

۱- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۰ و ۳۷.

۲- منتهی الآمال، ج ۲۲، ص ۱۴.

مشکل من حل شد. (۱)

ابوحزمه ثمالی می گوید: علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که هنگام خواندن نماز عبا از یک طرف شانه اش افتاد ولی آن حضرت اعتنائی نکرد تا نماز به پایان رسید. پس از پایان نماز از آن بزرگوار پرسیدم چرا عبا را دوباره به شانه خود نینداختید؟ فرمود:

«ویحک اتدري بين يدي من كنت؟! ان العبد لا يقبل من صلوته الا ما أقبل عليه منها بقلبه» .

وای بر تو آیا می دانی که در محضر چه کسی قرار داشتم. توجه داشته باش که بنده به همان اندازه ای که از نماز حضور قلب دارد نمازش قبول می شود. (۲)

محمد پسر همین ابوحزمه از پدرش نقل می کند که شبی امام زین العابدین علیه السلام را در آستانه ی کعبه مشاهده کردم در حال ایستادن مشغول به نماز بود آنقدر قیام را طول داد که گاهی سنگینی بدن را بر روی پای راست و گاهی بر روی پای چپ قرار می داد و می شنیدم که با صوتی حزین و جانکاه می گفت:

«یا سیدی تعذبنی و جبک فی قلبی؟ أما و عزتك لئن فعلت لتجمعن بینی و بین قوم طال ما عادیتهم فیک» . (۳)

ای آقای من: آیا مرا عذاب می کنی در حالی که محبت تو را در دل دارم. قسم به عزت اگر چنین کنی مرا با کسانی قرار داده ای که دشمنی طولانی با تو دارند.

طاوس یمانی می گوید: وارد مسجد الحرام شدم دیدم که شخصی در کنار بیت مشغول دعا و اشک و آه است همینکه از عبادت فارغ شد

۱- منتهی الآمال، ج ۲۲، ص ۱۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۶.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۹.

مشاهده کردم که آن شخص علی بن الحسین علیه السلام است و عرض کردم ای پسر رسول خدا من شما را در حالتی دیدم که زیاد سوز و گداز داشتید و حال آنکه سه مایه امیدواری برای شما هست و شما را ایمن از خوف و نگرانی می نماید اول آنکه پسر رسول خدا هستی. دوم اینکه مشمول شفاعت جدت خواهی شد. سوم رحمت پروردگار شامل حالت خواهد شد.

امام علیه السلام فرمود: اما پسر رسول خدا بودن مرا ایمن نمی دهد چونکه خداوند می فرماید:

«فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون» (۱).

روز قیامت نسب و فامیلی مطرح نیست.

و اما شفاعت جدم نیز همان گونه است زیرا خداوند می فرماید:

«ولا یشفعون الا لمن ارتضى» (۲).

و شفاعت نمی کنند مگر کسانی را که خداوند رضایت دهد.

و اما رحمت پروردگار

«انها قرینه من المحسنین» (مضمون آیه ۵۶ اعراف)

رحمت خدا به نیکوکاران و محسنین نزدیک است و من نمی دانم که جزء محسنین هستم! (۳).

أصمعی گفت: که شبی مشغول طواف کعبه بودم که ناگاه چشمم به جوانی خوش سیما که مشغول مناجات بود افتاد. شنیدم که می گفت:

«نامت العیون، و علت النجوم و انت الملك الحی القیوم، غلقت الملوک أبوابها، و أقامت علیها حراسها و بابک مفتوح للسائلین جئتک لتنظر الی برحمتک یا ارحم الراحمین».

۱- مؤمنون: ۱۰۱.

۲- انبیاء: ۲۸.

۳- کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۵.

پروردگارا چشمها به خواب رفته، ستارگان جلوه گر شده اند و تو هستی سلطان زنده ی قیوم. «خداوندا!» پادشاهان درهای کاخهای خود را بسته و نگهبانان را بر آنها گمارده اند، اما درب خانه تو برای سائلین و طالبین باز است من هم به درب خانه ی تو آمده ام تا به من نظر کنی به رحمت ای رحیمترین رحم کنندگان. وقتی دقت کردم دیدم که آن جوان علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است. (۱)

از آثار امام علیه السلام صحیفه سجادیه

این کتاب عبارت است از مجموعه ی دعاهای آن حضرت که مشتمل بر پنجاه و چهار فصل است. برای صحیفه شرحهایی نوشته شده است. مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب شریف الذریعه تعداد آنها را تا هفتاد مورد نام می برد که از جمله شرح ارزشمند سید علی خان کبیر می باشد.

دعاهای صحیفه سجادیه همگی دارای مضامینی بلند و پر محتوی است خصوصا دعای بسیار خوب مرضی الافعال و مکارم الاخلاق که تقریبا دارای سی فصل است و بدون شک برای کسی که خواهان اصلاح نفس و خودسازی است در سطحی بسیار عالی سازنده و مؤثر است.

فرازهای این دعای شریف عبارت است از پاکیزه کردن نیت و رسیدن به مقام خلوص و یقین، بی نیازی از خلق، پایه های اخلاق، پناه بردن به خدا از شر شیطان، نقش رهبران در تربیت انسانها، لباس صالحین و متقین، نفس باید مهار شود، موانع استجاب دعا و بالاخره صلوات بر محمد و آل محمد. بخش دیگر دعا عبارت است از محاسن و رذائل

محاسن اخلاق: تواضع، حسن هدایت، تملک نفس، اصلاح ذات البین، خوش اخلاقی، ایثار، ترک تحقیر مردم، یاد خدا، شکر نعمت، توبه، تزکیه نفس، رضای پروردگار، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام، میانه روی، توکل بر خدا، کفایت از مردم، استغناء، زهد، ورع، نظم و انضباط، حسنه ی در دنیا و آخرت.

رذائل اخلاق: ریا، تکبر، عجب، منت گذاردن، فخر فروشی، ضلالت بعد از هدایت، کینه توزی، حسادت، بدگمانی، عاق والدین و ارحام، غیبت، بی حالی و کسالت در عبادت، فحش و ناسزا، زشتی ظلم، عیب جوئی، اسراف، غفلت از عبادت.

رساله حقوق

یکی دیگر از آثار به جای مانده آن امام همام است که دارای پنجاه حق فردی و اجتماعی است که مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه و خصال و أمالی و ابن شعبه در تحف العقول ص ۲۵۵ نقل کرده اند.

جامعیت و اهمیت این رساله را از مقدمه ی آن بخوبی می توان فهمید. ابتدا امام علیه السلام می فرماید:

بدان خداوند ترا رحمت کند بر تو حقوق و وظایفی است که ترا در نماز در تمام حالات و رفتار احاطه کرده است. در هر حرکت و سکونی که از تو سر بزنند، در هر منزلی که در آن فرود آئی، در هر عضوی از اعضاء بدنت که آن را زیر و بالا سازی و بکار بندی.

بعضی از این حقوق بزرگتر و مهمترند و بزرگترین آنها حقوقی است که خداوند تبارک و تعالی برای خود بر تو واجب دانسته است که البته اصل و ریشه همین است.

آنگاه خداوند بر تو حقوقی لازم داشته است که شامل جمیع اندامهای بدن از سر تا قدم می گردد و برای چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و غریزه ی جنسی تو هر یک جداگانه حقی مقرر است.

سپس خداوند تبارک و تعالی برای افعال تو حقوقی واجب دانسته و برای نماز، و صدقه حقی مقرر داشته است.

آنگاه حقوقی بین تو و دیگران است که انجام آنها شدیداً لازم است و واجب ترین آنها، حق پیشوایان، حق رعایا، حقوق زیر دستان و خویشاوندان می باشند.

امام علیه السلام پس از بر شمردن یک سلسله حقوق می فرماید:

«فطوبی لمن أعانه الله علی قضاء ما اوجب علیه من حقوقه و وفقه و سده» .

خوشا به حال آن کس که خداوند او را در قضاء این حقوق یاری کند و توفیق بخشد.

کلمات حکمت آمیز

«من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنيا» .

هر کس روح بلندی داشته باشد دنیا را زیر پا خواهد گذاشت.

«من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس» .

هر کس به آنچه خداوند برایش مقرر فرموده قانع باشد از بی نیازترین مردم است.

«لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل» .

هیچگاه عمل از انسان متقی کم نیست و چگونه کم باشد کاری که مورد قبول پروردگار واقع می شود.

«ان أنجاكم من عذاب الله أشدكم خشيه لله» .

کسانی از عذاب رهایی می یابند که خوف و خشیت بیشتری از خداوند تبارک و تعالی داشته باشند.

«ألا و ان أبغض الناس الى الله من يقتدى بسنه امام و لا يقتدى بأعماله» .

مبغوضترین افراد نزد پروردگار کسی است که امام را مقتدای خود در سنتها قرار بدهد ولی از رفتار و اعمال امام پیروی نکند.

«ثلاث منجيات للمؤمن: كف لسانه عن الناس و اغتياهم، و اشتغاله نفسه بما ينفعه لآخرته و دنياه و طول البكاء على خطيئته» .

سه چیز از عوامل نجات مؤمن است: حفظ زبان خصوصا از غیبت، مشغول کردن خود به کاری که منفعت دنیا و آخرت داشته باشد و مداومت گریه و ناله در پیشگاه پروردگار به خاطر لغزشها و گناهای که مرتکب شده است.

«مامن شئى ء احب الى الله بعد معرفته من عفه بطن و فرج» .

بعد از معرفت به پروردگار هیچ چیز نزد حضرت حق محبوبتر از عفت شکم و غریزه ی جنسی نیست.

«افعل الخير الى كل من طلبه منك، فان كان أهله فقد أصبت موضعه و ان لم يكن بأهل كنت انت اهله. و ان شتمك رجل عن يمينك ثم تحول الى يسارك و أعتذر اليك فاقبل عذره» .

هر کس از تو مطالبه ی کار خیری را کرد انجام بده که اگر مستحق آن باشد بجایش انجام شده و اگر سزاوار نباشد تو انسانی خیر خواه هستی و فیض و ثواب را برده ای. و اگر کسی از سمت راست بر تو ناروا گفت و از سمت چپ

معذرت خواست عذرش را بپذیرد.

(تحف العقول ص ۲۷۸ - ۲۸۲)

«عباده الاحرار لا تكون الا شكرا لله لا خوفا ولا رغبة»

عبادت آزادگان فقط به خاطر شکر و سپاسگزاری از خداوند است و نه از روی ترس از جهنم و طمع به بهشت.

«ضَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ

» .

گمراه می شود هر کس که حکیمی نداشته باشد تا او را ارشادش کند.

«ان الله يحب المؤمن المذنّب التواب» .

خداوند مؤمن خطا کار در حال توبه را دوست می دارد.

«الْكَرِيمُ يَنْتَهِجُ بِفَضْلِهِ وَاللَّيْمُ يَفْتَحِرُ بِمَلِكِهِ

» .

انسان کریم النفس به فضل و کمال خود مسرور می شود و شخص پست و دون مایه به مال و ثروت خود فخر و مباهات می کند.

«يا بنی لا تصحبن قاطع رحم فانی و جدته ملعونا فی کتاب الله فی ثلاثه مواضع» .

فرزندم با کسی که با ارحام خود قطع رابطه کرده همنشین و مصاحب نباش زیرا که من او را در سه جای قرآن لعنت شده یافتم.

«انما شیعتنا من جاهد فینا و منع من ظلمنا» .

همانا شیعه واقعی ما کسی است که در راه ما مجاهده کند و جلوی ظلم و ستم بر ما را بگیرد.

«من تمام المروه خدمه الرجل ضیفه کما خدمهم أبونا ابراهیم» .

کمال جوانمردی پذیرایی از میهمان است همانطور که

روش پدر ما ابراهیم علیه السلام خدمت به میهمان بود.

«بلغ شیعتنا انا لا نغنی من الله شیئا و ان ولایتنا لاتنال الا بالورع» .

به شیعیان ما ابلاغ کن که ما شما را از خداوند بی نیاز نمی کنیم و ولایت ما حاصل نمی شود مگر در پرتو ورع و پرهیزکاری!

«من اراد عزا بلا عشیره و هیبه بلا سلطان، غنی بلا فقر، فلیخرج من ذل المعصیه الی عز الطاعه» .

هر کس عزت و شرف را بدون فامیل و اقوام می خواهد و هیبت و شوکت را بدون سلطنت و پادشاهی طالب است و ثروت و بی نیازی را خواهان است. باید از ذلت معصیت بیرون آید و در عزت طاعت و بندگی حضرت حق قرار گیرد.

(احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۰۳ - ۱۱۳)

«من کتم علما او اخذ علیه صفدا فلا نفعه أبدا» .

آنکه علمی را نهان دارد (به دیگران نیاموزد) یا بر آموختن آن چیزی بگیرد هرگز او را سود ندهد.

«ایاک و الغیبه فانها ادم کلاب الناس» .

از غیبت پرهیز که آن خوراک آدمیان سگ صفت است.

«عجبت لمن یحتمی من الطعام لمضرته و لا یحتمی من الذئب لمعرته» .

در تعجبم از کسی که از خوردنیها به خاطر زیانشان پرهیز می کند ولی از گناه به خاطر زشتی آن پرهیز نمی کند.

(کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱ - ۱۰۵)

امام علیه السلام و زمامداران عصر او

زامدارانی که امام زین العابدین علیه السلام با آنها مواجه بود عبارت بودند از یزید، عبدالله بن زبیر، مروان حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک که همگی ظالم و بیدادگر و جنایتکار بودند.

پس از حادثه جانکاه و جانسوز کربلا یزید ستمگر برای سرکوبی مردم مدینه که علم مخالفت را با او برداشته بودند شخصی را به نام مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. سپاهیان یزید سه روز مدینه را غارت کردند و به قتل عام پرداختند و ده هزار نفر را کشتند و از هیچ بی عفتی و خیانتی فروگذار نکردند.

در سال شصت و چهار هجری پس از مرگ یزید، فرزندش معاویه به جای او بر مسند حکومت نشست و پس از مدت کوتاهی یعنی چهل روز به منبر رفت و استعفای خود را اعلام کرد و از حکومت برکنار شد.

با مرگ یزید و برکنار شدن معاویه پسرش عبدالله بن زبیر که سالها در طمع خلافت و حکومت بود در مکه پناخت و مردم حجاز و یمن و عراق و خراسان نیز با او بیعت کردند و در شام مروان بن حکم پس از استعفای معاویه بن یزید با توطئه به حکومت رسید و به مخالفت با عبدالله بن زبیر پرداخت و با دسیسه و نیرنگ، شام و سپس مصر را به تصرف خود درآورد، ولی حکومتش طولی نکشید و با فاصله ای کوتاه در گذشت و پسرش عبدالملک به جای او نشست.

عبدالملک در سال شصت و پنج هجری به حکومت رسید و پس از تحکیم موقعیت خود و تسلط بر شام و مصر و در سال هفتاد و سه هجری عبدالله بن زبیر را در مکه محاصره و دستگیر نمود و به قتل رسانید.

عبدالملک مردی بیرحم و بخیل و ستمگر بود، روزی به سعد بن مسیب گفت: هر کس مرا به تقوی و پرهیزکاری دعوت کند گردنش را

می زنم.

از جنایات بزرگ عبدالملک فرمانروا ساختن حجاج بن یوسف ثقفی در بصره و کوفه است، حجاج از خون ریزترین و رذل ترین چهره های حکومت اموی است او که مرض جنایت و خونریزی داشت وحشیانه به آزار و شکنجه و کشتار مردم پرداخت و بویژه به نابودی شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام همت گماشت و در مدت حکومت خود حدود صد و بیست هزار نفر را کشت. (۱)

عبدالملک شدیداً مراقب امام زین العابدین علیه السلام بود و می کوشید تا از رفتار امام مدرکی بدست آورد و بدان بهانه بر امام سخت بگیرد. یک بار برای ایجاد ترس و وحشت در مردم و جلوگیری از فعالیت امام علیه السلام آن بزرگوار را با اذیت و آزار به شام جلب کرد و دوباره به مدینه بازگردانید.

پس از مرگ عبدالملک در سال هشتاد و شش هجری فرزندش ولید به جای او نشست، ولید نیز مردی ستمگر و بی پروا بود. او در اولین سخنرانی خود گفت هر کس در برابر ما گردنکشی کند او را می کشم و هر کس سکوت کند در سکوت او را خواهم کشت.

ولید هم مانند دیگر زمامداران ستمگر آن زمان از شهرت و محبوبیت امام علیه السلام هراسان بود و از شخصیت علمی و روحانی آن گرامی رنج می برد و می ترسید مردمان پیرامون او گرد آمده برای سلطنت و حکومت او خطری تولید شود از اینرو نتوانست وجود امام علیه السلام را تحمل کند و بالاخره آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رساند.

حوادث دارالاماره

مختار ثقفی قیام کرد و در دارالاماره مستقر شد، درباره مختار و انگیزه ی

او از قیام علیه یزیدیان قضاوت های گوناگون شده ولی قدر مسلم آن است که با کشتن قاتلان حسین بن علی علیه السلام و یارانش دل جریحه دار امام علی بن الحسین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم التیام پیدا کرد. به همین دلیل وقتی مختار سر عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را نزد آن حضرت فرستاد. امام علیه السلام به سجده افتاد و گفت:

«الحمد لله الذی أدرک لی ثاری من اعدائی و جزی الله المختار خیرا».(۱)

حمد خدای را که انتقام خون پدرم را از دشمنانم گرفت خداوندا به مختار جزای خیر بدهد.

منهال بن عمرو کوفی می گوید: سالی به حج رفتم و علی بن الحسین علیه السلام را دیدم. امام علیه السلام پرسید که حرمله بن کاهل چگونه بسر می برد؟ منهال می گوید عرض کردم: او را در کوفه زنده دیدم. امام دستهای خود را بالا برد و گفت: خدایا آهن را به او بچشان! خدایا گرمی آتش را به او بچشان! چون به کوفه رسیدم حرمله را نزد مختار آوردند.

مختار دستور داد دست و پای او را بریدند، سپس او را به آتش سوزاندند.(۲)

راستی دار الاماره مرکز پاداش ستمکاران و متجاوزین به حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده بود و نفرین حضرت حسین علیه السلام گریبان مردم عراق را گرفت.

او می گفت: خدایا باران آسمان و برکت های زمین را از آنان بازدار! جمع آنان را از هم پراکنده ساز و هیچگاه حکومتها را از آنان راضی نگردان.

در محرم سال شصت و یکم هجری پسر زیاد، سر پسر دختر پیامبر حسین بن علی علیه السلام را پیش روی خود نهاد و شادمان شد و پنج سال پیش نگذشت که سر پسر زیاد پیش روی مختار نهاده شد و سالی نگذشت که

۱- رجال کشی، ص ۸۴.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۱۳۳.

سر مختار را برابر مصعب پسر زبیر نهادند و پنج سال نگذشت که سر مصعب پیش روی عبدالملک بن مروان قرار گرفت. (۱)

میرزا صادق تفرشی می گوید:

نادره پیری ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه

زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد

آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان

طلعت خورشید ز رویش نهران

بعد ز چندی سر آن خیره سر

بد بر مختار بروی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد

دست کش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دگر روزگار

عبدالملک بن مروان تا این قضیه را شنید لرزه بر او افتاد و گفت قصر دارالاماره را خراب کنید که من گرفتار نگردم!...

سرانجام مردی به نام حجاج بر آنها مسلط شد که می گفت:

مرا خوب می شناسید، من از چیزی نمی ترسم، وقتی دست بکار شدم خواهید دانست که چه کاره ام. مردم کوفه چشمهائی را

دوخته و گردنهایی را کشیده می بینم، سرهایی را می بینم که چون میوه ی رسیده بر شاخه سنگینی می کند و هنگام چیدن آنهاست، من بیدی نیستم که از باد بلرزم، من کسی نیستم که مرا بازی دست خود کنید.

آری حجاج چنان زهر چشمی از مردم گرفت که مدت بیست سال نفسی از کسی در نیامد. با اندک تهمتی مردم را دستگیر می کرد آنها را گردن می زد. زندانی بدون سقف ترتیب داده بود که زندانیان روزها فقط از سایه ی دیوار استفاده می کردند.

حجاج دشمنی خاصی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت هر کس

کوچکترین تمایل و ارتباطی با امام سجاد زین العابدین علیه السلام برقرار می کرد مورد مؤاخذه و شکنجه واقع می شد.

یکی از شاگردان برجسته ی امام علیه السلام سعید بن جبیر بود. سعید سخت مورد علاقه آن حضرت بود. او از نظر علمی چنان بود که مردم می گفتند: بر روی زمین همانندش نیست.

سعید بن جبیر را دستگیر کردند و نزد حجاج خونخوار آوردند. حجاج گفت: تو شقی بن کسیر هستی نه سعید بن جبیر. سعید گفت: مادرم بهتر می دانست که مرا سعید نامید. حجاج پرسید: درباره ابوبکر و عمر چه عقیده ای داری، در بهشتند یا در دوزخ، (با این سؤال می خواست سعید چیزی بگوید تا آن را بهانه ی قتل او قرار دهد). سعید گفت: اگر به بهشت روم و بهشتیان را بینم آنگاه خواهم دانست که اهل بهشت چه کسانی و اگر به دوزخ درآیم و دوزخیان را بنگرم آنان را خواهم شناخت.

حجاج پرسید: در مورد خلفا چه عقیده ای داری؟ سعید: من وکیل آنها نیستم. حجاج: کدامیک از خلفا را بیشتر دوست داری؟ سعید: آن را که آفریدگار جهان از او خوشنودتر باشد. حجاج: خدا از کدامیک خوشنودتر است؟

سعید: خدایی که دانای رازها و پنهانهاست این را می داند.

حجاج: چرا نمی خندی؟ سعید: چگونه بخندد آفریده ای که از خاک آفریده شده و ممکن است آتش او را نابود کند. حجاج: پس چرا ما شاد و خندانیم؟ سعید: دلهای مردم یکسان نیست. حجاج دستور داد جواهراتی آوردند و پیش سعید نهادند. سعید گفت: اگر این ثروت را اندوخته ای تا از سختی رستخیز نجات یابی بر تو سرزنشی نیست، و گرنه قیامت چنان وحشتناک است که مادران کودکان شیر خوارشان را فراموش می کنند، پس در اندوختن ثروت ثمری نیست مگر آن مقدار که پاک و

خالص باشد. حجاج گفت: وسایل عشرت و آلات موسیقی آوردند، سعید گریان شد.

حجاج: دوست داری چگونه تو را بکشم؟ سعید: هر گونه که خود مایلی، به خدا سوگند هر طور مرا بکشی خدا ترا در آخرت به همان گونه می کشد.

حجاج: میل داری عفوتم کنم. سعید: اگر عفو باشد فقط از خداست، ولی از تو هرگز بخشش نمی طلبم.

حجاج دستور داد بساط قتل را بگسترند، سعید گفت:

«وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض، حنیفا و ما انا من المشرکین».(۱)

به سوی آن کسی روی مستقیم می دارم که آسمانها و زمین را آفریده و من مسلمانم و از مشرکان نیستم.»

حجاج گفت: رویش را از قبله بگردانید. سعید گفت:

«فاینما تولوا فثم وجه الله».(۲)

به هر سو رو کنید خدا در همان سوست.

حجاج گفت: رویش را بر خاک گذارید.

سعید گفت:

«منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری».(۳)

شما را از خاک آفریدیم و باز به خاک بر می گردانیم و بار دیگر از خاک بیرونتان می آوریم.

حجاج گفت: سرش را جدا کنید.

سعید گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و

۱- انعام: ۷۹.

۲- بقره: ۱۱۵.

۳- طه: ۵۵.

رسوله. سپس گفت: بار پروردگارا پس از من او را بر هیچکس مسلط مکن.

لحظه ای بعد خون پاک سعید بن جبیر به فرمان حجاج ریخته شد. (۱)

شهادت امام علیه السلام

شیخ کلینی رضوان الله تعالی علیه به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت نموده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام شهادت پنجاه و هفت سال داشت و شهادت آن حضرت در سال نود و پنج واقع شد و بعد از امام حسین علیه السلام سی و پنج سال زندگانی کرد و همانطور که قبلا اشاره شد ولید بن عبدالملک آن بزرگوار را زهر داد.

عثمان بن خالد می گوید امام سجاد علیه السلام در همان مرضی که سبب شهادت حضرت شد فرزندان محمد، حسن، عبدالله، عمر، زید و حسین را جمع کرد و در میان همه محمد بن علی علیه السلام را وصی خود قرار داد و او را باقر نامید و کفالت و سرپرستی سایر فرزندان را به آن حضرت واگذار نمود.

و از جمله مواعظی که در وصیت خود به آن حضرت فرمود این بود:

«یا بنی ان العقل رائد الروح و العلم رائد العقل... و اعلم ان الساعات یذهب عمرک و انک لاتنال نعمه الا بفراق آخری فایاک و الأمل الطویل فکم من مؤمل املا لایبلغه و جامع مال لا یأکله».

ای فرزندم بدان که عقل روشنگر روح و علم روشنگر عقل است... و بدان که با گذشت ساعتها عمرت از دست می رود و توجه داشته باش که تو به نعمتی نمی رسی مگر بعد از مفارقت نعمت دیگر پس بپرهیز از آرزوی دراز زیرا که چه بسیار آرزومندان که به آرزوی خویش نرسیدند و چه

بسیار از مال اندوزان که از مال خویش استفاده نکردند.

امام علیه السلام رو به فرزند خود کرد و فرمود: ای محمد امشب چه شبی است عرض کرد شب فلان فرمود: از ماه چقدر گذشته عرض کرد فلان مقدار فرمود: از ماه چقدر مانده گفت فلان مقدار. فرمود: این همان شب موعود است. آنگاه فرمود: برای من آب وضوئی حاضر کنید. امام علیه السلام وضو ساخت و نماز خواند و تا آخرین لحظه مکرر می گفت: «اللهم ارحمنی فانک کریم اللهم ارحمنی فانک رحیم»^(۱).

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹